

بسی از آن محتجف شد هر چند که در طلب کردند نیافتند
 بوزن گران اولی بر وزن که از طلب اندک بود
 بعد از چند گاه خواجۀ حسن میبندی که مرتباً و تبارت
 بجه و قندهار و خلیج فارس میبندی و ذرات و پیش
 داشت در بشکارت کای بیت چند از شهرها مآب تفریحی که
 بود و در آن وقت بی بیت شامه بود بر تویله که
 واقع شد بود بخواند سلطان بسیار خوش آمد پرسید
 از آن شایسته زبان خوشی نگذرد

این شعر کیست گفت شعر فرود بی از کرده خود پیشین
 ناسم نگذرد و غیر از کجاست بود که واقفند به او
 شد و در میان داد تا شصت هزار دینار زر سرخ با خلق
 داد و در آن سال شصت و سه هزار دینار زر سرخ با خلق
 خاص نامزد فرود بی گنبد و بطوس برند اما طالع
 شصت و سه هزار دینار زر سرخ با خلق
 نگذرد چون آن عطیه را بیک در هزاره طوس بر آوردند
 از آن بر سر بود که در شصت و سه هزار دینار زر سرخ
 تا بوی فرود بی از دیگر در هزاره بیرون بردند و از وی
 زود بیست و نه تنه بود و در هزاره طوس و در هزاره
 و از بی یک دختر ماند بود از ابوی عرض کردند همیت
 دلش بر تویله نگذرد از آن که عرض کرد بر سر
 و زید و قبول نکرد گفت مرا چندان مال و نعت هست
 دو شده و قبول نگذرد بر سر که در هزاره و نعت و در هزاره

کفایت

کفایت معیشت باشد موجود دست احتیاج بان نذارم
 سبب نکتی زود موجود در آنکام احتیاج و نکتی
 کما شسته کان سلطان انرا بعارت ربا می در آن نواحی
 نامیک جمله لغیر لایه بوفایه عادتند اوله اوله
 صرف کردند **قطعه** خوشست قدر شینای که چون غمید بهمان
 هر قدر که کوزدر در آن کفایت بود که کفایت
 سهام حادثه را که در عاقبت فرسی
 عادت اوله اوله لایه بوفایه عادتند

برفت شوکت محمود در زمانه نماند
 کندی خود که عظمی زمانه نگذرد
 جزین فسانه که نشناخت قدر فرود بی **نام شعر و مضامین**
 بود که کفایت بود که کفایت بود که کفایت
 در صناعت شعور ما هر بود و در رفون حکمت کامل اما بسوء
 سوسناقت ما هر بود و در رفون حکمت کامل اما بسوء
 اعتقاد میل بزندقه منتهی شد بود او را سفر نامه ایست
 در مقامه ذوقه میل با همسرا اوله اوله کفایت و سوز نامی و در هزاره
 که در اکثر معین سفر بود و بحار بی که با افضل کرده
 از آن کفایت سوز کفایت و بی سبب که اوله اوله کفایت

در اینجا بنظر آمده و این ابیات عین القضاة هدیای ساه
 در کتاب زین الحقایق ایراد کرده از جمله منظومان است
 ذنبه الحقایق کما است اوله اوله کفایت منظومان کفایت

نادره